

مقصر قفل بزرگ «باران» بر خیابان‌های شهر کیست؟

با صدای چک‌چک باران از خواب بیدار می‌شوم. هنوز چشم‌هایم را باز نکرده، لیخند بر لبانم نقش می‌بندد. با خودم می‌گویم: چه روز قشنگی، نم‌باران در این هوای پاییزی که هنوز نه گرم است و نه سرد چقدر لذت‌بخش است. اما این احساس فقط چند ثانیه باقی می‌ماند...

مثل مارزده‌ها سریع از جا می‌پریم. با پریدن من، دخترم از خواب می‌پرد و با چهره‌ای وحشت زده می‌پرسد: مامان چیزی شده؟ سراسیمه می‌گویم: نه چیزی نشده، فقط باران می‌آید.

بلند می‌شود و می‌رود سمت پنجره و پرده را کنار می‌زند. من هم نگاه می‌کنم. باران شیشه‌ها را شسته است. صدای نم‌باران آرام‌بخش است اما نه برای من. دخترم با شادی به هوا می‌پرد و می‌گوید: امروز زیر باران کلی بازی می‌کنیم...

نمی‌گذارم صحبت‌هایش را ادامه دهد. می‌گویم: سریع آماده‌شو، باید برویم. به ساعت نگاه می‌کند و با تعجب می‌گوید: ساعت هنوز 6 نشده، چرا باید زود برویم؟

لیخند تلخی می‌زنم و می‌گویم: انگار حواست نیست که باران می‌آید؛ درست است که باران قشنگ است، لذت‌بخش است، اما یک معضل بزرگ با خودش دارد و آن هم ترافیک است.

نازه می‌فهمد که قضیه از چه قرار است. می‌گوید: نمی‌خواهم دیر برسم. زنگ اول انشاء داریم، می‌خواهم اولین نفری باشم که انشایم را می‌خوانم.

او هم سریع آماده می‌شود و با هم رأس ساعت 6 توی راهرو منتظر آسانسور می‌شویم. در آسانسور که باز می‌شود، دهانمان باز ماند، همه بچه مدرسه‌ای‌های مجتمع هم انگار مثل ما فکر کرده که به این زودی عازم مدرسه شده‌اند. دم در مجتمع با تعداد زیادی ماشین مواجه می‌شویم که قطار وار پشت هم ایستاده‌اند و مترصدند برای بیرون رفتن از در پارکینگ. به دخترم می‌گویم: تعداد ماشین‌ها را از همین جا ببین؛ حتماً امروز روز پرتراffیکی است، چرا که همسایگانی که سالی یکبار هم ماشین‌شان را بیرون نمی‌آوردند، امروز با بارش باران سوار شدن بر ماشین را به پیاده‌روی یا استفاده از خودروهای عمومی ترجیح داده‌اند.

در ایستگاه اتوبوس جای سوزن انداختن نیست. انگار همه آدم‌های شهر را این طرف زیر جایگاهی که به عنوان ایستگاه اتوبوس تعیین شده جای داده‌اند.

همه می‌خواهند خود را در زیر سقف ایستگاه اتوبوس جای کنند تا باران خیس‌شان نکند.

دقایق به کندی می‌گذرد، همه با اضطراب به ساعت‌های خود نگاه می‌کنند. بعد از حدود هفت-هشت دقیقه اتوبوس آرام آرام سر و کلاهش پیدا می‌شود، اما انگار نا ندارد که حرکت کند. نزدیک‌تر که می‌آید، معلوم می‌شود که چرا به کندی حرکت می‌کند. پر از جمعیت است.

در اتوبوس که باز می‌شود، انگار صحنه واقعی فیلم‌هاست، درون اتوبوس پر از جمعیت است. اما این وضعیت هیچ ترسی در دل من و بقیه که منتظر اتوبوس ایستاده‌ایم ایجاد نمی‌کند، باید سوار شد. زنی که جلوی صف ایستاده می‌گوید، این اتوبوس هم مثل اتوبوس قبلی است، همه‌شان پر از مسافرنده.

جمعیت از سر و کول هم بالا رفته و با زور سوار اتوبوس می‌شوند. مسافران داخل اتوبوس غرولند می‌کنند و صدای راننده آخرین صدای است که شنیده می‌شود. با فریاد می‌گوید: بیائید این طرف‌تر تا بقیه هم سوار شوند.

در نهایت بعد از چند بار باز و بسته شدن در، دخترکی که کیفش لای در گیر کرده به واسطه کشیدن بقیه به داخل می‌آید و در بسته می‌شود و اتوبوس راه می‌افتد.

دخترک با طعنه با صدای بلند رو به بقیه می‌گوید نمی‌توانستید جمع و جورتر شوید. حتماً باید سرتان داد بزنند؟ خب ما هم کار داریم. محض دلخوشی نیست که این وقت صبح بیرون آمده‌ایم.

یکی از آن طرف با طعنه می‌گوید: مگر نمی‌بینی، جا نیست، اگر جای راحت می‌خواستی با اسنپ می‌رفتی!

فقط این جمله برای یک انفجار کافی بود. صداها بالا رفت. بحث شدت گرفت. آن یکی از آن طرف به عنوان موافق چیزی می‌گفت و آن یکی هم از آن طرف در باب مخالفت؛ یکی کمبود اتوبوس را بهانه کرد، دیگری زیاده‌طلبی بقیه را و آن یکی قیمت

بالای اسنپ در روزهای بارانی را... تا اینکه ترمز شدید اتوبوس به همه صداها پایان داد.

راننده سرش را از پنجره اتوبوس بیرون برد و با صدای بلند فریاد زد و گفت: ... راننده پراید هم سرش را بیرون آورد و برای اینکه کم نیاورد دادی کشید و جواب تندی به راننده داد و گفته: خب... جلویی ترمز گرفت.

دعوا داشت بالا می‌گرفت که مسافرها میانجی شدند و با سلام و صلوات راننده را راضی کردند که به مسیر خود ادامه دهد و بزرگی کند و از راننده پراید بگذرد.

خلاصه بعد از این همه جریان و گیر و واگیر به ایستگاه مدنظر رسیده و پیاده شدم. البته با مکافات؛ خودم یک طرف و کیفم طرف دیگر و چادرم را که هم لای جمعیت. بالاخره با هر مصیبتی که بود خودم و وسایلم را از اتوبوس بیرون کشیدم. بیچاره چادر اطو کشیده‌ام مثل پرده کرکره شده بود. کناری ایستادم. چادر و روسری‌ام را درست کرده و به مسیرم در پیاده‌رو ادامه دادم.

چراغ راهنمایی انگار سبزشدنی نبود. پلیس چراغ سبز را تمدید کرده بود. تعداد ماشین‌ها هم انگار تمام‌شدنی نبودند، پشت سر هم می‌آمدند و می‌رفتند. انگار قیامت شده بود. همه دست به دست هم داده بودند تا امروز دیرتر به محل کار برسیم. بالاخره بعد از نمی‌دانم چند دقیقه، با بار جمعیتی که به مثابه یک راهپیمایی جمع شده بودند از خط سفید عابر رد شدیم.

آن طرف تاکسی‌ها را انگار روی هوا می‌زدند. بالاخره من هم بعد از اینکه دو تا سه تاکسی را از دست دادم، سوار یک تاکسی سمن شدم. راننده مردی حدوداً پنجاه ساله است. می‌گوید: باز باران آمد و خیابان‌ها پر از ترافیک شده است؛ هنوز چیزی نشده کف خیابان‌ها پر از گودال‌های آب است. اصلاً معلوم نیست چه خبر شده.

این حرف‌ها را می‌زند و شیشه خودرو را که انگار به دلیل خیس شدن گیر کرده است، با دست با زور بالا می‌کشد.

پیرزنی که در صندلی جلو نشسته با لهجه شیرین گیلکی می‌گوید: آقا چیزی نشده که، یک نم باران آمده، اینکه اسمش باران نیست. اگر جای ما بودید چه می‌کردید؟ از دوازده ماه سال، سیزده ماهش را با باران سپری می‌کنیم. غر هم نمی‌زنیم؛ خیابان هایمان هم اینقدر قفل نمی‌شود، اما شما تهرانی‌ها انگار ندید بدید هستید، تا یک باران می‌زند، همه به خود می‌پیچید.

حرف‌های زن برایم جالب است. راست می‌گوید یک نم باران این همه معضل به پا کرده است... .

به مقصد رسیده‌ام. پیاده می‌شوم. با صدای موتورسواری که می‌گوید پیک موتوری، به خود می‌آیم. مشمای بزرگ سیاهی به سر کرده، کنار میدان ایستاده و منتظر مسافر است. می‌پرسم مگر با این باران هم کسی مسافر موتور می‌شود؟

می‌گوید: خانم، ترافیک را ببینید. اتفاقاً این روزها مشتری ما موتورها بیشتر می‌شود. تعجب می‌کنم و می‌پرسم: موتور هم که سایه‌بان ندارد که مانع ریختن باران بر سر مسافر شود، پس چگونه است که مسافران بیشتر می‌شوند؟

از توی زین موتورش یک بسته بزرگ مشما درمی‌آورد و می‌گوید: مشما برای همین است دیگر. یک مشما روی سر و بدنشان می‌کشند و به جای اینکه ساعت‌ها معطل شوند، زودتر به محل کارشان می‌رسند. با خودم می‌گویم چه ترفند جالبی، این هم کسب و کار و روزی موتورسواران است.

سرهنگ نادر رحمانی رئیس مرکز اطلاعات و کنترل ترافیک راهور ناجا در خصوص علت ایجاد ترافیک در روزهای بارانی به خبرنگار فارس می‌گوید: وقتی که باران می‌آید افزایش استفاده از وسایل نقلیه شخصی را از سوی شهروندان شاهدیم؛ حتی آنهایی که در روزهای معمول پیاده‌روی می‌کنند ترجیح می‌دهند که با بارش باران مسافت‌های کوتاه را نیز با ماشین طی کنند. از سوی دیگر کاهش سرعت‌ها را داریم؛ سطح لغزنده معابر می‌طلبد که رانندگان با دقت بیشتری رانندگی کرده و فاصله طولی بیشتری را لحاظ کنند.

وی بازدید از لاستیک‌ها و بررسی صحت کارکرد برف‌پاک‌کن را از موارد ضروری در روزهای بارانی می‌داند و می‌گوید: اگر لاستیک‌ها صاف باشند موجب سرخوردگی خودروها و در نهایت تصادف می‌شود بنابراین لازم است که رانندگان بازدید از لاستیک را در اولویت روزهای پاییزی قرار دهند.

سرهنگ محمدباقر سلیمی رئیس پلیس ترافیک شهری راهور ناجا نیز به فارس می‌گوید: مادامی که سرعت کاهش پیدا کند و تراکم خودرو را داشته باشیم چون ظرفیت مسیر مشخص و محدود است لذا افزایش حجم تردد یا تراکم را داریم که در دیدگاه عامه به آن ترافیک می‌گویند؛ ما کاهش سرعت و اتخاذ سرعت مطمئنه در روزهای بارانی را زیننده و محتاطانه تلقی می‌کنیم و رانندگان را نیز به این امر تشویق و ترغیب می‌کنیم اما از سوی دیگر کاهش سرعت، تراکم تردد با تأخیر در سفر را به دنبال دارد که مهمترین گله مردم در روزهای بارانی و برفی است.

وی به افزایش تعداد خودروهای تک‌سرنشین در روزهای بارانی و برفی اشاره و تصریح کرد: اگر هموطنان از سیستم حمل‌ونقل

عمومی همچون اتوبوس و مترو استفاده کنند ما شاهد افزایش حجم بار تردد در معابر نخواهیم بود؛ اتوبوس بنا به ظرفیتش می‌تواند 50 تا 70 نفر مسافر را جابجا کند در صورتی که اگر همان 50 تا 70 نفر سرنشین بخواهند از خودروی شخصی استفاده کند حجم بسیار بالایی از معبر را به خود اختصاص می‌دهند. از طرفی دیگر افزایش میزان آلودگی، مصرف سوخت، آلودگی صوتی و زیست محیطی را شاهد خواهیم بود.

وی در پاسخ به این سؤال فارس که هموطنان از کمبود وسایل حمل‌ونقل عمومی و دیر رسیدن‌ها در روزهای بارانی و برفی گله‌مند هستند، گفت: البته این سؤالات را باید مسئولان مربوطه در میان گذاشت اما پلیس به عنوان عضوی از شورای عالی ترافیک همواره در جلسات این درخواست را مطرح کرده که باید عرضه سیستم حمل‌ونقل عمومی متناسب با تقاضا باشد تا هموطنان را به سمت استفاده از سیستم حمل‌ونقل عمومی سوق دهد. از سوی دیگر این سیستم باید ایمن بوده و با زمان‌بندی مناسب تردد کند تا بتواند مطلوبیت را در جامعه ارتقا داده و مردم به استفاده از سیستم حمل‌ونقل عمومی ترغیب شوند.

باران تمام شده است از پنجره که به بیرون می‌نگرم انگار وضعیت عادی در خیابان‌ها به چشم می‌خورد دیگر از ازدحام جمعیت و بار ترافیک خبری نیست. انگار که نه انگار که همین یکی، دو ساعت پیش قیامتی به پا بود. ای کاش مسئولان در این بین تدبیری می‌اندیشیدند تا آمدن باران برای همه لذت‌بخش باشد نه نگران‌کننده که چگونه و چطور به محل کار و تحصیل خود برسد.

منبع: فارس

<https://www.otaghkhabar24.com/news/181404> Source URL: